

بستارخدا

آگوس و هیولاها ۸

پرش در زمان

هویا  
Hoopa

# آگوس و هیولاها ۸

پرش

در

زمان



ژانومه کوپونس

تصویرگر: لیلیانا فورتونی

مترجم: سعید متین

برای نیکو  
باشد که با من دوست شود.

Original title: AGUS Y LOS MONSTRUOS:  
EL SALTO DEL TIEMPO  
Text © 2017 Jaume Copons  
Illustrations © 2017 Liliana Fortuny  
Copyright © 2017 Combel Editorial S.A.  
Translation rights arranged by IMC Agència  
Literària, SL. All rights reserved.  
Persian Translation © Houpa Publication, 2022

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده و تصویرگر آن خریداری کرده است.

### رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، ژانومه کوپونس، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.  
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت ژانومه کوپونس این کار را کرده است.



سرشناسه: کوپونس، ژانومه، ۱۹۶۶-م.  
Copons, Jaume  
عنوان و نام پدیدآور: پرش در زمان / ژانومه کوپونس؛  
تصویرگر لیلیانا فور تونی؛ مترجم سعید متین.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ص: مصور (رنگی).  
فروست: آگوس و هیولاها؛ ۸.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۶۵-۸-۲-۱۹۲-۲-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: El salto del tiempo.  
یادداشت: گروه سنی: ب.  
موضوع: دوستی -- داستان  
موضوع: Friendship -- Fiction  
موضوع: هیولا -- داستان  
Monsters -- Fiction  
موضوع: داستان‌های فکاهی مصور  
موضوع: Comic books, Strips, etc  
شناسه افزوده: فور تونی، لیلیانا، تصویرگر  
Fortuny, Liliana  
شناسه افزوده: متین، سعید، ۱۳۶۵- مترجم  
رده بندی دیویی: ۱۵۲/۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۸۲۰۸۹



## آگوس و هیولاها ۸ پرش در زمان

نویسنده: ژانومه کوپونس  
تصویرگر: لیلیانا فور تونی  
مترجم: سعید متین  
ویراستار: انسیه حیدری  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: فریا دولت‌آبادی - سحر احدی  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه  
چاپ دوم: ۱۴۰۰  
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه  
قیمت: ۵۹۰۰۰ تومان  
شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۶۵-۸-۲-۱۹۲-۲-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۹۲-۲-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸



هوپا  
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.  
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ info@hoopa.ir www.hoopa.ir  
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.  
استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

این شما و این داستان ما  
هیولاهای

قهرمان‌های داستان



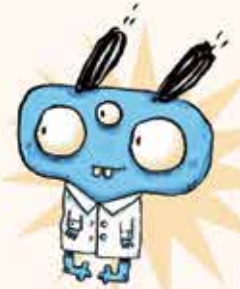
آگوس پیانولا  
و  
آقای پتی‌پن، هیولای کتاب‌ها



جیرینگ  
هیولای ژبانه



خانم قلمبو  
هیولای قلم‌مو



خانم دکتر دامپی  
هیولای حیوانات

و بدچنس‌های داستان



دکتر بروت  
مرد خبیث



نپ  
دستیار (نه‌چندان بدچنس)  
دکتر بروت



چوله  
هیولای چاله‌ها



آختاسل  
هیولای موسیقی



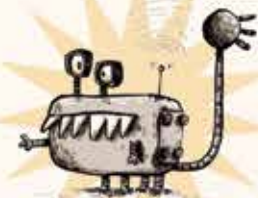
گیسی پیلی  
هیولای موها



سرآشپز مالوله  
هیولای آشپزی



هیچوپینچو  
هیولای هیچی



امو  
هیولای فلزات

۱

اما  
کجاست؟



چون اما توی کتابخانه نبود، رفتیم ببینیم توی اتاق معلم‌ها پیدایش می‌کنیم یا نه. فکر کردیم حتماً رفته چایی‌ای، قهوه‌ای، چیزی بخورد یا هر کاری که بزرگ‌ترها موقع صبحانه می‌کنند. ولی بهمان گفتند همان اول وقت با یک بسته‌ی خیلی گنده رفته توی کتابخانه و دیگر نیامده بیرون.



هر جمعه زنگ تفریح، من و لیدیا می‌رویم کتابخانه‌ی مدرسه تا کتاب‌هایی را که در طول آن هفته با هیولاها خوانده‌ایم، پس بدهیم و کتاب‌های جدید بگیریم. شاید کمی عجیب باشد، ولی وقتی با اما کتاب انتخاب می‌کنیم، بیشتر بهمان خوش می‌گذرد تا وقتی توی حیاط هستیم. ولی یکی از جمعه‌ها اما را پیدا نکردیم. و این شروع ماجرای بود که تصورش را هم نمی‌توانستیم بکنیم.



بعد از ظهر، همین که کلاس تمام شد، کیف کتاب‌ها و کیف هیولاها را برداشتیم و برگشتیم کتابخانه.



آن چیست؟  
چه قشنگ است!

ایما... ایما... آمده ایم  
کتاب‌ها را پس بدهیم.  
کجایی ایما؟

دست بهش نزنید!!!

گومان زاییدا!

این دو تا مفلوک  
اینجا چه کار می‌کنند؟

به نظر تو چه کار  
می‌کنند؟ قطعاً هیچ کار  
خوبی نمی‌کنند!

## داستان عجیب پارچه‌ی زمان به روایت آقای پتی‌پن

تقریباً هزار سال پیش، شهسواری زندگی می‌کرد که آن قدر سنگ‌دل و ستمکار بود که دوست و دشمن سرش نمی‌شد. با همه بد رفتار می‌کرد.



آن شهسوار وقت‌هایی که نمی‌جنگید، مشغول دزدیدن اندک چیزهایی می‌شد که کشاورزان بیچاره داشتند.



نفهمیدیم چرا هیولاها با دیدن آن چیز شبیه جستانکِ سیرک، آرامش خودشان را از دست دادند، ولی وقتی دکتر بروت و نپ را دیدیم که خنده‌کنان از آنجا دور می‌شدند، فهمیدیم که دارد یک اتفاق‌هایی می‌افتد.





وقتی شهسوار خوب شد، به کشاورزها کمک کرد توی زمینشان کشت و کار کنند و حتی از شان در برابر شهسوارهای دیگر محافظت کرد. ولی کم کم ذهنش درگیر بدی‌هایی شد که در گذشته کرده بود.



اگر می‌توانستم زمان را به عقب برگردانم، همی کردارهای ناپسندم را جبران می‌کردم و آن وقت...

شهسوار این خوش‌اقبالی یا بداقبالی را داشت که جادوگری حرفش را شنید و پیشنهادی بهش داد.

بسیار ساده... با این پارچه! تنها کاری که باید بکنی، این است که از این سو و آن سو بکشی‌اش و بر رویش پیری. هوووشت! می‌روی به گذشته یا آینده...

نمی‌توانی زمان را به عقب برگردانی، اما می‌توانی خودت در زمان جلو و عقب بروی!

چگونه؟ بگوید چگونه می‌توانم چنین کنم؟

پارچه را با شمشیر و اسبت تاخت می‌زنم.



قبول!

روزی شهسوار دچار حادثه‌ای شد. چون با اسبش هم بدرفتاری می‌کرد، حیوان زبان بسته تصمیم گرفت وسط دویدن، یکهو ترمز کند تا صاحبش را ادب کند.



آخ... مردم!

شهسوار زخم‌وزیلی شد، ولی دو تا از کشاورزان او را بردند خانه‌شان و ازش مراقبت کردند. حتی تنها مرغی را که برایشان مانده بود، قربانی کردند تا برای شهسوار شوربا درست کنند تا بخورد و جان بگیرد.



همواره آدم سبک‌مغز و خاک‌برسر و گندی بوده‌ام. اکنون که چنین بخت و اقبالی که شایستگی‌اش را ندارم به من رو کرده بسیار گیج شده‌ام!

و این طور شد که شهسوار از دوستان کشاورزش خواست پارچه را  
سفت نگه دارند و پرید رویش و... هوووشت!



هوووشت!

این‌ها کارهای  
جادوگرهاست!

اوه... عجب هوووشت  
اساسی‌ای کرد!

خیلی خب. بعدش  
چی؟ کجا رفت؟

«هوووشت» دیگر یعنی  
چه آقای پتی‌پن؟

هوووشت! یعنی  
غیبتش زدا!

معلوم نیست،  
هیچ وقت هیچ‌کس  
هیچ چیز دیگری درباره‌ی آن  
شهسوار نفهمید!

منتها چیزی که برای ما مهم  
است، این پارچه است!  
پارچه‌ی پرش در زمان!



دقیقاً!

خب شما از کجا  
می‌دانید؟

می‌خواهید بگوئید این  
پارچه همان پارچه‌ی  
شهسوار است؟

می‌دانیم، چون کتاب می‌خوانیم!  
همه چیز را می‌خوانیم. بخش‌هایی از کتاب  
«سرگذشت حیرت‌انگیز شهسوار زمان»  
را اینجا داریم. کتابی تصویری و  
دست‌نویس مربوط به قرن یازدهم  
که خوشبختانه امو توی خودش  
نگهش می‌دارد.

چون فقط چند صفحه از کتاب را داریم،  
نمی‌دانیم بالاخره چی به سر پارچه  
آمد، ولی بدون شک الان  
جلوی چشمان است!

توضیح دیگری لازم نبود تا بفهمیم باید فوراً برویم دنبال اِما. نباید می گذاشتیم در زمان، گم وگور بماند.



به هیچ وجه نمی توانستیم بگذاریم اِما هم مثل شهسوار، گرفتارِ خطرِ گم شدن توی زمان بشود. اول به دلیل اینکه دوستان بود و دوم به دلیل اینکه توی جهانی پر از آدم بزرگ های خل وضع، وجود آدم هایی مثل اِما لازم بود.



# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی

کتاب فروشی های هوپا  
[www.hoopabooks.ir](http://www.hoopabooks.ir)



اینستاگرام هوپا  
hoopa\_publication



سایت هوپا  
[www.hoopa.ir](http://www.hoopa.ir)



کانال تلگرام هوپا  
<https://t.me/hoopabooks>

